

## رساله دهم

### فتوت نامه سلمانیان

#### دیباچه

در دوره ساسانی بر طبق فتوای موبدان زرتشتی، اجزای بی جان بدن انسان مانند مو، دندان و خون هرگاه که از انسان جدا می گشته است، ناپاک محسوب می شده است. این گونه ناپاکیها را اصطلاحاً «هڈز» و «نسا» می گفته اند<sup>۱</sup>. براساس چنین اعتقادی پیرایشگران که موی سر را می چینند و می پیرایند، مرتکب گناه می شوند<sup>۲</sup> و به نظر می رسد که پیش از اسلام، به همین سبب در جامعه ایرانی، پیشه پیرایشگری و سلمانی ناپسند به شمار می آمده است و ظاهراً صاحبان این پیشه را به دیده تحقیر می نگریسته اند.

تا اواخر دوران قاجاریه سلمانیان همان دلآکان و کارگران حمام بوده اند و فرد حمامی چندین کار را از قبیل سر تراشیدن، کیسه کشی، دندان کشیدن و حجامت کردن، انجام می داده است. همه این کارها به گونه ای با هڈز و نسا مربوط است و بر طبق آیین زرتشتی عهد ساسانی اعمالی ناشایست محسوب می شود؛ شاید این که هنوز هم در اندیشه عوام پیشه دلآکی یا در واقع همان سلمانی گری، پیشه ای نه چندان مطلوب به شمار می آید، به همان اعتقادات زرتشتیان دوره ساسانی مربوط است.

به هر حال، شایسته توجه است که در رسائل دستنوشته ای که از اصحاب فتوت به جای مانده است - خاصه رساله های دوران صفویه - بیش از هر صنفی از صنف سلمانی و حمامی تجلیل و تکریم شده است<sup>۳</sup> و پیشه سر تراشان و دلآکان به سلمان فارسی انتساب یافته است - سلمانی

۱ و ۲. مزدپور، کتابون: «آلایش رنگ»، ماهنامه فرهنگی سپهر، سال دوم، شماره یکم، مهر ۱۳۲۰، ص ۴۵.  
۳. با این حال در بعضی از ادوار، برخی از فتیان نیز صنف «دلاک» را شایسته فتوتداری نمی دانسته اند.  
- مولانا ناصری: فتوت نامه ناصری، به اهتمام قرانس تشرن، صفحات ۱۲-۱۱۰؛ همچنین به دیباچه فتوت نامه قصابان در این کتاب رجوع کنید.

سلمان در اندیشه و پندار اهل فتوت از جایگاهی بس والا برخوردار است و جانشین شاه مردان هلی (ع) در فتوت و جوانمردی محسوب می‌شود.<sup>۱</sup>

آیا اهمیتی که جوانمردان به صنف سلمانی داده‌اند، در دوره ساسانیان هم سابقه داشته است؟ و آیا این که صنف سلمانی و دلاک را بزرگ می‌داشته‌اند، واکنشی در برابر دید تحقیرآمیزی که جامعه زرتشتی عهد ساسانی به این صنف داشته، نبوده است؟ شاید جوانمردان دنباله‌رو کسانی بوده‌اند که در دوران ساسانیان با دستورهای موبدان حاکم بر جامعه آن دوران، مخالفت می‌کردند؛ کسانی که در طبقه اشراف و طبقه روحانی روزگار ساسانی جایگاهی نداشته‌اند، بلکه از طبقه پست آن دوران به حساب می‌آمده‌اند - طبقه پیشه‌وران تهی دست.<sup>۲</sup>

دست‌نوشته‌هایی که از قلندران حیدری عهد صفوی بازمانده است، به اهمیت صنف سلمانی در نظر آنان نیز دلالت می‌کند. یحتمل پیشوای آنان، میر قطب‌الدین حیدرتونی، خود از صنف سلمانیان بوده است؛ چنانکه در یکی از رساله‌های حیدریان دوران صفوی، نام وی جزء پیرانی که ابزارهای سلمانیان - سنگ و تیغ و آینه - به آنان رسیده است، ثبت گردیده.<sup>۳</sup> شاید هم آیین قلندران حیدری را جوانمردان صنف سلمانی بنیاد گذاشته بودند و یا اینکه در عهد صفوی جوانمردان این صنف به جمع مریدان قطب‌الدین حیدرتونی پیوسته بودند. به هر تقدیر پیوند قلندران حیدری دوران صفوی با فتیان - خاصه فتیان صنف سلمانی - انکار ناشدنی است و آنان در واقع خود گروهی بزرگ از اهل فتوت را تشکیل می‌داده‌اند.<sup>۴</sup>

امروزه نیز نشانه‌هایی از فتوت و قلندریگری در آیین خاکساران - که خود دنباله‌روان حیدری عهد صفوی‌اند - مشاهده می‌شود. در رسائل خاکسارانه نیز به صنف سلمانی و دلاک توجهی خاص شده است و طرفه اینکه در روزگاران گذشته، هر آنکس که به فرقه خاکسار می‌پیوست، در ابتدای سلوک از جانب پیر خود فرمان می‌یافت که برای مدتی سلمانی و دلاکی را پیشه خود کند و شاید با عنایت به دید تحقیرآمیزی که مردم به صاحبان این پیشه‌ها داشته‌اند،

۱. - صراف، مرتضی؛ رسائل جوانمردان، صفحات ۶۴ و ۷۳.

۲. مقایسه شود با: بهار، مهرداد؛ «ورزش باستانی ایران و ریشه‌های تاریخی آن»، ماهنامه چیست، سال اول، شماره دوم، مهرماه ۱۳۶۰، ص ۱۵۴.

۳. «...و از سید محمد نجفی سنگ و تیغ و شمشیر و آینه و بیت و بیعت و کسوت به قطب‌الفقرا وارث شد [در کربلا]» [سلطان سید جلال‌الدین میر حیدرتونی (قطب‌الدین حیدرتونی) رسیده... نسخه خطی شماره ۳۴۷۸ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ورق ۶۵ الف.

۴. مقایسه شود با: زرین‌کوب، عبدالحسین؛ جستجو در تصوف ایران، ص ۲۷۰.

مقصود پیران خاکسار این نیز بوده است که غرور و خودبینی را در مریدان خود نابود سازند<sup>۱</sup> و آنان را متواضع و خاکسار کنند.

به هر تقدیر، پس از این سطور متن مصتح رساله‌ای از خاکسارانه را درباره سلمانیان خواهید خواند که از برای آن عنوان «فتوت نامه سلمانیان» را برگزیده‌ام. برخی از مطالب این رساله در فتوت نامه امیرالمؤمنین (ع) هم که در این کتاب مندرج است، آمده و برخی از مباحثش نیز ناگزیر به مطالب فتوت نامه دلاکان شبیه است که به دنبال آن در این کتاب درج گردیده، بعضی از مطالب آن هم با اندکی تفاوت در بخشهایی از نسخه خطی‌ای که با شماره ۱۶۳۲ در کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری (سپهسالار سابق) محفوظ است، دیده می‌شود. به نظر می‌رسد که نویسنده این رساله چند فتوت نامه را از صنف سلمانی و دلاک در اختیار داشته و براساس آنها مطالبی جسته و گریخته را درباره سلمانیان و دلاکان در رساله خود فراهم آورده است. اما به علت کم سواد بودن و اینکه در استنساخ مطالب چندان دقت نکرده، رساله‌ای مغلوط و پر اشتباه را از خود باقی گذاشته است. نویسنده این رساله درویشی خاکسار به نام کربلائی علی طهرانی مشهور به «صبور علی شاه» بوده است که به درخواست عم خویش، کربلائی غلامرضا ملقب به «طالبعلی شاه» مجموعه رسائلی را درباره عقاید و آداب و رسوم خاکساران کتابت کرده و آن را به خط نسخ خوش، در ۲۶۴ صفحه در روز چهارشنبه آخر ماه شوال سال ۱۳۰۷ هجری قمری به پایان برده است. نسخه مذکور به قطع جیبی است، جلد تیماج قهوه‌ای رنگ دارد و با شماره ۸۶۰ در بخش نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد نگهداری می‌شود.<sup>۲</sup>

نسخه عکسی مجموعه خطی یاد شده را با یاری و همکاری استاد بزرگوارم جناب دکتر سید ابوطالب میرعابدینی، جناب دکتر غلامرضا انزابی نژاد و جناب آقای میردامادی - سرپرست گرامی کتابخانه دانشکده الهیات دانشگاه مشهد - به دست آورده‌ام که از یکایک آنان خاصه از آقای میردامادی برای حسن خلق و لطف و محبت جوانمردانه‌اش سپاسگزارم.

۱. از افادات استاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب است، از لطف ایشان سپاسگزارم.

۲. - قاضی، محمود؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مشهد، ج ۲، صفحات ۳۶ - ۳۵.

### فصل در باب سلمان فارسی

ابوذر<sup>۱</sup> غفاری - رحمه الله<sup>۲</sup> - روایت نموده <ص ۹۸> که موی سر مبارک حضرت رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - کجارت: حضرت فرمود از جبرائیل شنیدم که گفت: یا رسول الله! در سر شما دوازده هزار و سیصد و سی عدد موی بودی و دو عدد تار مورا از برای شما و اولاد شما گذاشتم و باقی را ملائکه و حورالعین - که طبقاتها نثار آورده بودند<sup>۳</sup> - و به آسمان به جهت تحفه بردند، با جمله عرشیان و ملائکه ملکوت و جبروت حمایل و عنبرینه<sup>۴</sup> خود ساختند تا خدای تعالی به سبب موی شما بر ایشان رحمت کند. آنگاه جبرئیل تاج نور را بر سر حضرت نهاد و آن خرقة را که از چهار برگ طوبی بود به دوش حضرت انداخته و از قدرت حق - تعالی - یک برگ از آن سبز بود و یکی سفید بود و یکی سرخ و یکی خود رنگ را نشده را (کذا) - که از شیت نبی به ابراهیم خلیل رسیده بود - به احترام تمام بر میان حضرت بسته، بعد از آن جبرئیل با ملائکه و حورالعین عازم ملاء اعلی شدند و آن دوازده هزار و سیصد عدد تار موی حضرت را با خود به آسمان <ص ۹۹> بردند. فرشته های ملکوت<sup>۵</sup> و جبروت به استقبال ایشان آمدند و از موی حضرت به ایشان می دادند و ایشان آن موی را می بوسیدند و بر چشم می مالیدند.

بعد از آن حضرت (ص) سر امیرالمؤمنین را تراشید به همان طریقه که جبرئیل سر آن

۱. اصل: و ابوذر. ابوذر: «جندب بن حنادة بن سفیان بن عبید از بنی غفار، صحابی پیامبر (ص) و از بزرگان اصحاب و از نخستین اسلام آورندگان بود. در راستگویی و صداقت به او مثال می زدند. پس از وفات پیامبر به شام سفر کرد و در آنجا ماند تا ابوبکر و عمر درگذشتند. در آنجا فقرا را برای مشارکت در دارایی اغنیا تحریض می نمود و ثروتمندان را از این که مالشان را به فقرا نمی بخشیدند، نکوهش می کرد تا این که معاویه از رفتار او نگران شد و به عثمان شکایت برد. عثمان ابوذر را خواست و به او دستور داد به ریزه - از قریه های مدینه - برود. ابوذر در آنجا ماند تا در سال ۳۲ هجری درگذشت. گویند چون از دنیا رفت، مال زیادی نداشت و چیزی در خانه اش برای کفن و دفنش نبود. «الزکلی، خیرالدین: الاعلام، ج ۲، ص ۱۴۰»

۲. اصل: رحم.

۳. اصل: اله.

۴. همین روایت در جاهای دیگر از رساله حاضر تکرار شده است که در هر روایت در شمار موهای پیامبر (ص) و نحوه تقسیم آن با روایت دیگر تفاوتی هست.

۵. عنبرینه: نوعی از زیور زنان که پر از عنبر کنند و برگردن اندازند؛ عنبرچه (فرهنگ فارسی معین).

۶. اصل: فرستنا بملکوت.

حضرت را تراشیده بود. آنگاه حضرت امیرالمؤمنین (ع) سر سلمان را تراشید و سنگ [و] تیغ را به سلمان حواله نمود تا سر بعضی از اصحاب را بتراشد و هر کس [را] که سر نمی توانست تراشید، فقر می کرد<sup>۱</sup>. بعد از آن غنیمتهایی که از جنگ بدر آورده بودند، به اصحاب قسمت کردند تا جمله مؤمنان را معلوم شود که سر تراشیدن و خرقة پوشیدن و تاج بر سر نهادن و میان بستن از حضرت مانده است و مؤمنان نیز واقف باشند و موافقت نمایند، سر بتراشند و تاج بر سر نهند و خرقة پوشند<sup>۲</sup> و میان بیندند تا از مؤمنان لایق و ائمان موافق باشند که حضرت (ص) فرموده اند: **الْفَقْرُ فَخْرِي وَ يَهْ أَفْتَحِرُ عَلِي سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَمْزَلِينَ**<sup>۳</sup>. - صدق رسول الله. <ص ۱۰۰>

فرموده اند که هر کس در کار و کسب شروع می کند، می باید که راه [و] اروش و آغاز [و] انجام او را معلوم کند و اصل آن را بداند تا هر لقمه نان که از آن کار حاصل کند و بخورد، بر او حلال باشد. علی الخصوص طایفه ای که فرزندان سلمان فارسیند و کار سلمانیان می کنند. [بهمات کار] بر چهار قسم است و هر قسمی از پیغمبری مرسل و پیر آن کار یادگار مانده<sup>۴</sup>. این است: اول سنگ [و] تیغ صورت تراش که از جبرئیل به آدم صفی رسیده است. دویم مالندگی که از حضرت ابراهیم خلیل مانده است و این مالندگی از صفات ذات بی چون - جل جلاله - می گیرند، چنانچه خدای تعالی فرموده است: **خَزَرْتُ طَيْبَةَ آدَمَ بَيْدَيَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا**<sup>۵</sup>، یعنی حق - تعالی - فرموده: خمیر کردیم گل آدم را به دست خود چهل صباح. پس بدین طریق مالندگی را از دست قدرت حق می گیرند. شیخ عطار در این معنی گفته است:

دوست چهل بامداد در گیل ما دست داشت

تا چو گل از دست دوست دست به دست آمدیم<sup>۶</sup>

سیم <ص ۱۰۱> کیسه حَمَام را اسمعیل نبی ساخته است از پشم آن قوچ که جهة

۱. کذا. شاید: قصر می کرد.  
۲. اصل: پوشیدن.  
۳. درباره این حدیث و مستند آن - فروزانفر، بدیع الزمان: احادیث شتوی، ص ۲۳.  
۴. اصل: پیغمبر مرسل یادگار و پیر آن کار مانده.  
۵. احادیث شتوی، ص ۱۹۸.

۶. این بیت شعر شیخ عطار در اصل به گونه مخدوش و نادرست ضبط شده است که صورت صحیح آن بر طبق دیوان عطار در متن آورده شد و صورت مخدوش در اصل نسخه بدین گونه ثبت آمده است:  
دوست چهل ایام در کِل دست داشت / ما چه کل از دست دوست دست به دست آمدیم  
- عطار نیشابوری، فریدالدین: دیوان عطار، به تصحیح تقی تفضلی، ص ۴۹۵.

قربانی آوردند و از یونس پیغمبر نیز می دانند و کیسه حمام به خواجه کاینات محمد مصطفی (ص) فرود آمده است. چهارم شست [و] شو از ایوب پیغمبر مانده است.

می باید هر کس کسب [و] کار سلمان را می کند، بر او خیردار باشد [که] از خدمت و ملازمتی که سلمان به جا می آورد، حضرت رسول در حق وی فرمود: **الْسَّلْمَانُ بِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ**، تا او را سلمانی توان گفت و هر چه از این کار و کسب حاصل کند و بخورد و بیوشد، بر وی حلال باشد.

اما، پیران و متقدمان گفته اند که بر فرزندان سلمان فارسی دوازده چیز واجب و لازم است که آن را به جا آورند: اول خدمت پیر و استاد نمودن؛ دوم ادب و قواعد این کار دانستن؛ سیم دایم عزت و حرمت نگاه داشتن؛ چهارم توبه و تلقین و عهد [و] بیعت و کسوت قبول نمودن؛ پنجم مسلمان پاک پوش باشد، **ص ۱۰۲ < (...)** هفتم چون موی سر کسی [را] ببیند، از روی مردی تراشیدن؛ نهم کاری را بی طمع کردن، بلکه سر پادشاه [و] اگدا [را] یکسان تراشیدن؛ دهم در میان مؤمن [و] کافر فرق نمودن، اگر کم دهند یا زیاد نرنجد؛ یازدهم شرایط سر تراشیدن [را] نیکو بدانند، دوازدهم تیغ را تیز نگاه دارد که آزاری به کس نرسانند، هر چه آزار کند گناه است، هر چه راحت نماید طاعت است.

اما، بدان که شرایط سر تراشیدن شانزده چیز است، چهار بر مشتری، دوازده بر سر تراش. آن چهار چیز که بر مشتری واجب است: اول رو به قبله نشستن، دوم بر سر زانو نشستن، سیم دست بر سینه نهاد که مراتب تسیحی است. چهارم کلمه شهادت گفتن و خاموشی<sup>۳</sup> است. دوازده چیز سلمانی: اول موی سر او را نرم بمالد و موی را برساند (کذا). دوم نیکو بمالد، اگر زخمی باشد بر او معلوم شود که وقت سر تراشیدن نبرد. سیم سر و گردن را به خط بگیرد. چهارم در وقت<sup>۴</sup> تراشیدن، سنگ [و] تیغ را بشوید. **ص ۱۰۳ < (...)** پنجم چون تیغ را به ساب کشد<sup>۵</sup>، از مشتری رخصت طلبد. ششم ابتداء تراشیدن از جانب راست کند<sup>۶</sup>. هفتم چون خواهد که تیغ بر سر نهد، بگوید: **بِسْمِ**

۱. نس، شیخ عباس: سفینه البحار، الجزء، الأول، ص ۶۴۷.

۲. واجبهای ششم و هفتم از متن ساقط شده است.

۳. اصل: خاموشی.

۴. اصل: روقت.

۵. اصل: سبا بکشد، ساب: سار: آهنی یا سنگی که بدان کارد و شمشیر تیز کنند. فرهنگ فارسی / ذیل

۶. اصل: کند خواهد.

**اللَّهِ وَبِاللَّهِ** و **بِأَمْرِ اللَّهِ** و **سُنَّةِ اللَّهِ** و **اللَّهُ أَكْبَرُ**. هشتم چون جانب چپ را تراشد، این آیه را بخواند: **إِنْ شَاءَ اللَّهُ [أَمِينِينَ] مُخَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَ مُقْصِرِينَ لَاتَخَافُونَ**<sup>۲</sup>. نهم سر را به ترتیب تراشد. دهم موی را بر تن مردم نیندازد. یازدهم موی را جمع کند. دوازدهم مو را جای پاک دفن کند<sup>۳</sup>. شرایط سر تراش اینست.

اما، بدان که پیران و پیشقدمان فرموده اند که حکمت کار مالیدگی<sup>۴</sup> سلمانیان نیکو معلوم کند که کدام رگ به صحت پیوسته است و کدام رگ به مرض نزدیک است وی را، که این تصرف مالندگی در جسد آدمی رد کردن مرضها و رنجها می باشد. و محققان گفته اند که شرف هر کاری در آن چیز است که در آن عمل کند **ص ۱۰۴ < (...)** و آن چیزی که سر تراشد و مالندگی تصرف می نماید و عمل می کند، جسد آدمیزاده است و شریفترین جمله اشیا بنی آدم است چنانکه حق - تعالی - فرموده: **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَيْتِ وَ الْبَحْرِ**<sup>۵</sup>.

اما، مهمات کار سلمانیان بر چهار ارکان است: اول ارکان استره است، بدانند از کجا

۱. اصل: با الله.

۲. سوره مبارکه فتح (۲۸) / آیه ۲۷.

۳. دفن موی سترده شده، یکی از سنتهای اسلامی است و در احادیث نیز به آن سفارش شده است: **وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ (ع) قَالَ: أَمَرْنَا رَسُولَ اللَّهِ (ص): يَذْفِنُ أَرْبَعَةَ: الشَّعْرَ وَ الطُّفْرَ وَ الدَّمَّ، المجلسي، محمد باقر: بحار الانوار، الجزء الثالث و السبعون، ص ۱۲۵. پیامبر (ص) دستور داده است که چهار چیز را باید دفن نمود: موی و دندان و ناخن و خون.**

۴. **وَقَالَ الصَّادِقُ (ع): يَذْفِنُ الزَّجْلَ شَعْرَةً وَ اطْفِيزُهُ إِذَا اخَذَ مِنْهَا، همان، ص ۱۲۳.**

۵. امام صادق (ع) فرمود: انسان باید موی و ناخنش را هرگاه که چید، دفن کند. همچنین نقل کرده اند که امام علی بن الحسین (ع) در سفر حج، موی قصر شده را در چادرش دفن کرده بود و دعا می کرد که: خدایا به عدد همه موها نوری در قیامت به من عطا فرما! بحار الانوار، الجزء السادس و السبعون، ص ۳۵۴.

گفتنی است که گذشته از منابع اسلامی، در وندیداد نیز به دفن موی سر و ناخن سفارش شده است: «ای زرتشت! هرگاه موی خویش را شانه زدی یا تراشیدی یا ناخن خویش را گرفتی، موی و ناخن جدا شده از تن را ده گام از مردم آتشون، بیست گام از آتش، سی گام از آب، پنجاه گام از برسم دسته بسته دورتر بپرا پس آنگاه گودالی به ژرفای ده انگشت در زمین سخت و به ژرفای دوازده انگشت در زمین نرم بکن و آن موی و ناخن را در آن جا فرو بگذار» اوستا، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، ج ۲، صفحات ۸۴۳ - ۸۴۲. طرفه اینکه یکی از روایتهای شفاهی زرتشتیان نیز شرح می دهد که چون زرتشت از برای دیدار با رستم و دعوت او به دین بهی، با وی وعده می کند و دیرتر از موعد مقرر به وعده گاه می رود، رستم از او می پرسد که: چرا دیر کرده ای؟ او می گوید: رفته بودم موی ریش خود را به زیر خاک کنم. (از انشادات خانم دکتر مزدپور است. از ایشان سپاس دارم).

۴. ظاهراً سهو کاتب است، «مالندگی» صحیح می نماید.

۵. سوره مبارکه اسراء (۱۷) / آیه ۱۷۰.

آمده است و چه<sup>۱</sup> باید بشود. دوم ارکان سر تراشیدن و مالندگی و دانستن که او را چه باید کرد. سیم ارکان چرک گرفتن و شرایط به جا آوردن.

و صاحبان سنگ [و] تیغ می باید اهل تولی و تبری باشند و هوشیار و کوتاه دست باشند و پاک چشم باشند، به زبان لال و به گوش کر باشند<sup>۲</sup> و پای را از مقام شریعت بیرون نهند<sup>۳</sup> و با برادران طریقت در دنیا به سماحت<sup>۴</sup> و در آخرت به شفاعت [باشند].

و هر چیزی که استادان سر تراش از این کار و کسب سلمان فارسی <ص ۱۰۵> حاصل می کنند<sup>۵</sup>، بر سه قسم است: قسمی از آن اخراجات است و قسمی از آن کارگیر<sup>۶</sup> است و قسمی از آن فقرا و مساکین است، تا بر ایشان حلال باشد و گرنه حرام است.

اما، پیران و متقدمان گفته اند که مُزد سر تراش آن است که بگویند: خدا بیامرز. چون سر تراش خواهد که سر تراشد، دست بر مشتری نهد و در دل خود بگذراند: این سر را از برای رضای خدا می تراشم. و خدمت را نیکو کند که چون اعتقاد چنین کند، خدای تعالی فردای قیامت او را اجر عظیم دهد. اگر آن کسی که سر تراشیده، چیزی داد بگیرد، نداد حرف نزند، زیرا که خداوند از عالم غیب بدو رساند و در آخرت هم اجر عظیم دارد.

### فصل

اگر سؤال کنند که جبرئیل (ع) سر آدم را که تراشید، سنگ [و] تیغ از کجا بود؟ آهن که تیغ [از آن] ساخته شد، از کجا آمد؟ جواب بگو: چند سال پیش از آدم تراش را آفریده بود.

<ص ۱۰۶>

اگر سؤال کنند که موی آدم را به کدام آب تر کردند؟ بگو: آن آب را سنگ مقناطیس گویند که آن آهنریا بود. حق - سبحانه - فرشته ای آفرید [که] اعطائیل<sup>۷</sup> است و آن سنگ را با هفت طبقه زمین با او سپرده. اگر سنگ نبود، کار همه عالم ضایع<sup>۸</sup> بود. قوله: طوبین لهم و حسن مآب<sup>۹</sup>. و موی آدم را به آب رحمت تر کردند. اگر آن آب نبود، بنی آدم عصبان بسیار کردی.

۱. اصل: چو.

۲. اصل: باشد.

۳. اصل: نه نهد.

۴. اصل: مساحت.

۵. اصل: میکند.

۶. شاید: کارگر.

۷. نام مذکور در «فتوت نامه دلاکان» به صورت «اعطائیل» آمده است.

۸. سوره مبارکه رعد (۱۳) / آیه ۲۹.

۹. اصل: زایع.

اما، تیغ را از سنگ باید پاک تر دانست، زیرا که از برق نور محمد (ص) است. و ششصد سال پیش از آدم تراش را آفرید. چون آدم در بهشت بود، مو بر اندام نداشت. چو گندم خورد، [او را] از بهشت به کوه سرانندیب بردند. مدتی گذشت، حق - تعالی - از گناه آدم گذشت. سبب تراشیدن این بود: چون آدم را به حوّا رسانیدند، چون چشم حوّا به آدم افتاد، گفت: این آدم من نیست چرا که آدم من صافی<sup>۱</sup> بود و این آدم را موی بر اندام است. <ص ۱۰۷> پس آدم بنالید که: خداوندا مرا قبول نمی کنی! پس حضرت حق - تعالی - به زبان بی زبانی فرمود: ای جبرئیل! در دارالسلام قصری است از یک دانه جواهر احمر - که آن چهل صغه دارد و حقه ای در درون آن نهاده است - بردار و از درخت طوبین که در بهشت است، چهار برگ بستان! و یکی در یکی مُرکب کن و قدرت ما را ببین! پس حضرت جبرئیل فرمان خدا را به جا آورده و سر مبارک آدم را تراشید.

بعد از آن روایت کنند که سنگ [و] تیغ به جبرئیل رسید و او به آدم رسانید، آدم به شیت داد و شیت به ادریس داد، ادریس به نوح داد و نوح به ابراهیم و ابراهیم به اسمعیل و اسمعیل به اسحق و اسحق به یوسف و یوسف به ایوب و ایوب به موسی و موسی به عیسی و عیسی به زکریا و زکریا به خضر و خضر به دست مبارک محمد مصطفی - صلی الله علیه - <ص ۱۰۸> و از آن حضرت به دست مرتضی علی (ع) و از حضرت به سلمان فارسی [رسید]. حضرت پیغمبر در غدیر خم حضرت امیرالمؤمنین [را میان بست و امیرالمؤمنین] به دست مبارک هفده نفر را کمر خدمت در میان بست، اوّل سلمان فارسی بود.

اما، چون محمد مصطفی [ص] از جنگ احد بازگشت، [از] عمر مبارک آن حضرت پنجاه سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت گذشته بود. شبی<sup>۲</sup> بعد از نماز شام رو به سوی خدای تعالی نمود، در نماز و نیاز مشغول بود، او را خواب در ربود، دید در مسجد اقصی نشست و سر مبارک خود را تراشیده. ناگاه از خواب بیدار شد و به فکر فرو رفت. در اندیشه بود که ناگاه حضرت جبرئیل به فرمان ربّ جلیل در رسید و این آیه را آورد: لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمين

۱. اصل: صیافی. شاید هم: «صفی» که در اشاره به لقب حضرت آدم (ع) بوده باشد.

۲. اصل: سبی.

۳. اصل: الرسول الزّیای.

۴. اصل: انشاء.

در آن مجلس امیرالمؤمنین، اباذر، سلمان و عبدالله مسعود<sup>۱</sup> حاضر بودند که هر مویی که از سر آن حضرت تراش می‌کردند، بر زمین نمی‌افتاد. اصحاب عرض کردند: یا رسول الله! موی سر شما کجاست که بر زمین پیدا نیست؟! پیغمبر نیز از جبرئیل پرسید. جبرئیل گفت: یا برادر! موی سر شما را - دوازده هزار و سیصد موی را - حوران و ملانکه‌ها که از بهشت طبق نور نثار آورده بودند، بردند در بهشت حمایل خود سازند؛ سی اوادو عدد را از برای اولاد شما گذاشتند.

چون جبرئیل از سر حضرت فارغ شد، تاج نور بر فرق وی نهاد و آن چهار برگ طویلی [را] که از بهشت آورده بود <ص ۱۱۲> بر همدیگر مرکب ساخته، بر دوش مبارک پیامبر مالید، به قدرت الله - تعالی - بر تن آن حضرت خرقه شد و آن برگها یکی سبز، دیگری سفید، دیگری سُنْدُس [و] دیگری استبرق بود. آنگه از حضرت اجازه خواست و روانه جنت گردید.

### فصل پنجم<sup>۲</sup>

روایت است که چون جبرئیل با حورایان (کذا) و ملائکه روانه جنت شدند، همه ملائکه استقبال ایشان نمودند و صلوات بر پیغمبر می‌فرستادند و جبرئیل را زیارت می‌کردند. پیغمبر (ص) سر علی (ع) را تراشید و قدری از آن موی سر [را] به سلمان دادند و سلمان را مرشد سنگ [و] تیغ نمودند و به او سپردند و اجازت دادند که: یا سلمان! برو و سر یاران ما را بتراش! - و ما نیز به موافقت ایشان سر تراشیم از همت پیران.

### فصل ششم

بدان که چنین روایت کنند که سنگ [و] تیغ را حق - تعالی - به جبرئیل گفت از دارالسلام آورد. به آدم رسانید <ص ۱۱۳> و آدم به شیث رسانید و شیث به ادریس و از ادریس به

۱. عبدالله مسعود: ابو عبد الرحمن عبدالله بن مسعود بن غافل بن حبيب الهذلي، صحابي رسول خدا (ص) و اهل مکه بود. او از نخستين مسلمانان و همشدين و يار و خادم پيامبر بوده و از وی ۸۴۸ حدیث نقل شده است. پس از رحلت پیامبر (ص) مأمور بیت‌المالی کوفه گردید و در عهد عثمان به مدینه رفت و در همانجا به سال ۳۲ هجری درگذشت. الاغلام، ج ۴، ص ۱۲۷.

۲. کذا فی الاصل. اما این رساله تبویب و فصل‌بندی نشده و در اینجا «فصل پنجم» و «متعاقب آن» فصل ششم» لایمینی است. ظاهراً کاتب این عبارات را از نسخه‌ای دیگر که از آن استنساخ می‌کرده، نقل کرده است.

مُحَلِّقِينَ رُؤْسَكُمْ و مَقْصَرِينَ لِاتِّخَافُونَ<sup>۱</sup>. گفت: مبارک باد شما را <ص ۱۰۹> یا پیغمبر! حق - سبحانه - خرقه و منديل [را] در آیه یاد کرده. آن حضرت فرمودند: یا جبرئیل! برو رخصت بطلب که چگونه سر خود را بتراشم و خرقه را چون ببوشم؟ جبرئیل به عرض حق - تعالی - رسانید. امر کرد: یا جبرئیل! برو به خازنان بهشت بگو تا خلد را بیاریند! فرشتگان را بگو طبقهای نور بردارند، از برای تهیت حبيب ما ببرند<sup>۲</sup> تا جبرئیل سر حبيب ما را بتراشد - سنگ [و] تیغ همان بود که جبرئیل از دارالسلام آورده بود - و بشارت ده حبيب ما را که از برکت هر تار موی تو صد هزار عاصی و گناهکار را به واسطه وجود شما بخشیدیم و صد هزار گناهش را عفو نمودیم. پس حضرت جبرئیل اجازت حاصل کرده، نزد پیغمبر آمد. سید کاینات برخاست<sup>۳</sup>، دو رکعت نماز شکرانه ادا نمود. بعد از آن در خانه کعبه رفتند. در روز پنجشنبه بیست [و] سیم ماه مبارک رمضان، سه ساعت از روز <ص ۱۱۰> گذشته بود این امریکه (کذا؟) از شیث پیغمبر به ابراهیم رسیده بود، جبرئیل آمد و در میان رسول خدا بیست به احرام. بعد از آن حضرت روی به حرم کعبه کرده و به دو زانو ادب نشسته - جبرئیل گوید در آن وقت لمعه نوری از فرق مبارک حضرت بر حرم کعبه تابیده بود که دیده‌های مردم خیره مانده بود - آنگاه جبرئیل جبین طاعت<sup>۴</sup> بر زمین نهاده، در پیش نور محمدی سجده کرد. بعد از آن به سر تراشیدن مشغول شد و تیغ را بر فرق مبارک رسول خدا نهاده، گفت: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ اللّٰهُ اَكْبَرُ. و از جانب راست الفی کشید و دویم از جانب یسار تیغ نهاد و گفت: بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ سَلَامٌ عَلٰی رَسُولِ اللّٰهِ. و الف دیگر کشید و از جانب یمین الفی کشید و گفت: بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ<sup>۵</sup> وَ یَا سَمِ [رَبِّ] الْمَبْتَدِ<sup>۶</sup> [و] رَبِّ الْاٰخِرَةِ وَ الْاَوَّلٰی. و الف دیگر کشید <ص ۱۱۱> و آیه: اِنْ شَاءَ اللّٰهُ اٰمِنِیْنَ مُحَلِّقِیْنَ رُؤْسَكُمْ و مَقْصَرِیْنَ لِاتِّخَافُونَ<sup>۸</sup> بخواند. چون آیه تمام شد، سر مبارک حضرت را تمام کرد.

حضرت سلمان - رضی الله عنه - روایت می‌کند که از نور محمدی تروانستیم دیوار کعبه را فرق کنیم.

۱. سورة مبارکه فتح (۴۸) / آیه ۲۷.
۲. اصل: بیرند.
۳. اصل: ار.
۴. اصل: برخواست.
۵. اصل: طاعته.
۶. اصل: یا الله.
۷. اصل: المبتد.
۸. سورة مبارکه فتح (۴۸) / آیه ۲۷.

نوح و نوح به ابراهیم، ابراهیم به اسمعیل و اسمعیل به اسحاق و اسحاق به یوسف، یوسف به شعیب، شعیب به ایوب، ایوب به موسی، موسی به عیسی، عیسی به زکریا، زکریا به خواجه خضر، و از او به دست بهترین کاینات، محمد مصطفی (ص) رسید. و بعد از آن به دست امیرالمؤمنین علی (ع) رسید و از او به دست هفده کمر بسته رسید که در غدیر خم حاضر بودند، ایشان به حضرت سلمان سپردند آخر الامر، تا واضح باشد. بعد از سلمان به شیخ جامی مکه رسید و از او به دست عبدالمجید بغدادی رسید و از او به دست استاد عیوض<sup>۲</sup> اصفهانی رسید و از او به دست استاد نصیر کرمانی رسید و از او به استاد قبول سلطانیته‌ای رسید و از او به استاد یونس مراغه‌ای رسید و از او به استاد حیدر دربندی رسید و از او به استاد مقبل یمنی رسید و از او به استاد حبیب مصری رسید (ص ۱۱۴) و از او به استاد محمود گرجی رسید و از او به استاد حسن تبریزی رسید و از او به استاد حافظ خوارزمی<sup>۳</sup> رسید و از او به استاد حاجی قلندر و از او به استاد محرم سبزواری و از او به استاد قطب‌الدین و از او به استاد پلنگ منشور و از او به پایا رکن‌الدین و از او به استاد خلیل بدلا و از او به استاد کامل و از او به استاد احمد تبریزی و از او به دست استاد خواصه<sup>۴</sup> تراش و از او به حقیر فقیر استاد قاسم (کذا) شاگرد شیخ نیران قمی و از او به عبدالمنذب عاصی کرمانی ابراهیم نیشابوری (کذا) رسید. [به همت پیران.

## فصل

تراش به چهار چیز قائم است: اول به آب. دوم به تاب. سیم به شانه. چهارم به تکبیر. اگر پرسند که تیغ به چند است؟ بگو: سه. اول تیغ صفا. دوم تیغ جفا. سیم تیغ وفا. اگر پرسند که سنگ [و] تیغ در پیش میان زدن چه<sup>۵</sup> معنی دارد؟ بگو: حضرت جبرئیل محلی که سنگ [و] تیغ را از بهشت آورد که سر آدم را تراش نماید، در زیر پر خود نگه می‌داشت و محلی که سر مبارک پیغمبر را (ص ۱۱۵) تراشید، حضرت سر امیرالمؤمنین را تراشید، بعد به سلمان دادند، فرمود که: این سنگ [و] تیغ را در میان خود نگه‌دار تا شکست نفس پیدا شود!

اما بعد، بدان که راه طریقت راهیست پرخطر زیرا که راهروان چنین رفته‌اند و به یکدیگر گذاشته‌اند تا هر کسی سر خود به راهی نرود. خدمت استاد به‌جا آورند و درست خدمت کرده باشند.

سؤال: اگر پرسند که سر پیران را به چند الف تراشیده‌اند؟ بگو: به یازده الف و یک دال تراشیده‌اند.

اگر پرسند: کدام دال بود؟ دال و الف انگشتان استاد است و یازده میم<sup>۱</sup> نیز سنگ اوست و دوازده میم تیغ اوست. (کذا)

ای چون کفِ دُر فشان<sup>۲</sup> تو دریا نه در مردی و مردمی تو را هم‌تانه  
خاک در تو منزل هر پاک‌ناست درویش فقیرست، درآید یا نه؟

\*

دردمسندی از سر پیران درست

بسر در دولت‌سرای اهل عرفان آمده

بر امید آنکه در خلوت‌سرای درگهت

ره دهندش کو (ص ۱۱۶) بدین در بهر درمان آمده

او درآید یا، ازین<sup>۳</sup> در بازگردد ناامید

ترجمان چیست ای خداوندان! فرمان آمده؟ (کذا)

\*

ایا سلطان فقر ای رأی<sup>۴</sup> معنی

توئی کان سخا وجود و احسان  
یکی امیدواری بر درآمد

\*

لردمسنندی به دم درآمده

قصد کوتاه بسی مشتاق است  
حال خود عرضه نماید یا نه؟  
بنده مخلص به خدمت نزد ارباب آمده

\*

تا به هر معنی که فرمایند آرد طاعتی

تحفه چون برگ گلی در نزد جانان آمده

\*

۱. اصل: خم غدیر.

۲. اصل: ایروز.

۳. اصل: خوارزمی.

۴. شاید: یازدهم (۹)

۲. اصل: درخشان.

۴. اصل: ایرومی. شاید: ای روح معنی (۴).

۳. اصل: باز ازین.

رای عالی اندرین معنی چه فرماید ورا؟

ترجمان تحفه شیخ حسین کربلا آورده ایم (کذا)

زآستان شاه مردان ما سلام آورده ایم

ما سلام از آستان هشت امام آورده ایم

تحفه ما رنگ زردی بیش نیست

نزد ارباب الف قدی چه لام آورده ایم

تحفه ای که لایق جانان بود      آنچنان تحفه که باید جان بود

عزم دیدار <ص ۱۱۷> تو دارد جان بر لب آمده

بازگردد یا درآید؟ بهر فرمان آمده

عشق است از پیر و علی و احمد و اولادش

از روی نیاز عارفان را عشق است

مقصود توئی ز جمله درویشان

ای قیلة درویش شما را عشق است<sup>۲</sup>

### فصل

#### در باب حجامت کردن

نقل است که روزی<sup>۳</sup> حضرت رسول به جنگ احد می رفتند<sup>۴</sup>، او را درد چشمی عارض

شد و حضرت جبرئیل آمد، گفت: یا رسول الله! شما را باید حجامت کرد. آن حضرت فرمود: فرمان نخواست. جبرئیل او را در جنگ احد حجامت کرد. از آن روز حجامت باقی مانده است.

### فصل

#### در باب چرخ ریگ

نقل است در بهشت عنبر سرشت خانه ای بود که چهل در داشت و در خانه<sup>۲</sup> حقه بسیاری بود و در میان آن خانه یک دانه ای بود از زمرد سبز. در وقتی که آدم [را] از بهشت بیرون نمودند، در کوه سرانندیب افتاد، چنانکه در آن کوه سیصد<sup>۳</sup> سال رفتیم آنوقت<sup>۴</sup> می گفت. <ص ۱۱۸> دعای او به درگاه حق - سبحانه و تعالی - قبول شد. جبرئیل رفت از بهشت آن دانه زمرد را بیاورد و در زیر آدم نهاد و آن کنده از آن روز مانده است، و دیگر آنکه چرخ آن از نجار مانده است. در آن وقت که تیغ را بر چرخ نهادند، ذکر او این است، می گوید: هویا من هو الله برحمتک یا ارحم الراحمین. بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ.

اگر پرسند که از اول سنگ [و] تیغ از که مانده است و سر آدم را که تراشید و آن تیغ را چند سال بود خدای تعالی آفریده بود، به چه<sup>۵</sup> نوع تیز کردند تا سر آدم را تراشید؟

الجواب: بگو: سر آدم را جبرئیل تراشید و سنگ آهنریا بود، بر سر فرشته [ای] نهاد که آن فرشته [را] نام عطا ئیل بود. گویند در زمین هفتم گاوماهی در حکم اوست که بر سنگی تعبیه<sup>۶</sup> است و در مجموع آن دریا (کذا) در کشتش آن سنگ که بر زمین برافرازد (کذا؟) و آن تیغ از زنجیر اژه گشته<sup>۷</sup> است و هیجده هزار سال <ص ۱۱۹> پیش از آدم خدای تعالی آن سنگ<sup>۸</sup> را بر زمین آفریده است و آن فرشته بر سر خود داشته بود [تا آنکه] آدم به وجود آمده.

اگر پرسند که سر آدم را به چه تراشید؟ بگو: به زینت.

اگر پرسند که سنگ [و] تیغ چون بود؟ بگو: که سنگ [و] تیغ را جبرئیل از بهشت آورد

۱. اصل: رسواله.

۲. اصل: خانه.

۳. اصل: سصد.

۴. سورة مبارکه اعراف (۷) / آیه ۲۳.

۵. اصل: بچو.

۶. اصل: تمیر. به قیاس تصحیح شد.

۷. اصل: کنیه.

۸. اصل: آن سنگ که.

۳. کذا، ظاهراً: روزی که.

۴. اصل: میرفتند.

۱. چو.

۲. اشعاری که در پایان فصل اخیر ذکر شده است، از اشعار درویشان سخنور است و به آداب رخصت خواستن و سلام و عشق گفتن آنان مربوط است. درباره سخنوران و مجلس سخنوری که در قهوه خانه ها و تکیه ها برپا می داشته اند. به محجوب، محمدجعفر: «سخنوری»، مجله سخن، دوره نهم، ۱۳۳۷؛ و نیز مجموعه اشعار سخنوری، نسخه خطی شماره ۴۳۶۲ محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.



به اجازه حضرت عزت از برای حضرت آدم و از برای حضرت رسول (ص).  
جبرئیل که سر تراشید، اول سر آدم بود و او را آن قدرت بود. تعظیم آدم کرد و [به] آدم سنگ را سپرد تا [شیت] بزرگ شد و سنگ [و] تیغ را به او سپرد.  
و دیگر آلات فساد دلاکی به شیت داد. تا زمان پیغمبر (ص) جزاحی و دلاکی [را] از شیت می‌گفتند.<sup>۱</sup> چون حضرت ختمی مآب (ص) کوکبه و دبدبه و کوس پادشاهی کوفتند<sup>۲</sup>، جبرئیل سر مبارک پیغمبر (ص) را تراشید.

اگر گویند بعد از تراش سر حضرت، سنگ [و] تیغ را به که دادند؟ بگو: به ابوعبداللّه دادند و تربیت <ص ۱۲۰> کرده آمد. حضرت پیغمبر فرمود که: ای ابوعبداللّه! چون خواهی جزاحی و دلاکی کنی، اول قوطه در میان بند! و هر دو دست را پاک بشوی و اَعُوذُ بِاللّٰهِ بگو و به دو پا بایست و تیغ را بروی ران و باز به جانب خود بکن! پنج بار یا هفت بار بگو: شکر من تراست که زینت ظاهری ما را ارزانی داشتی و بعد از آن بسم الله بگویی و قوطه را در گردن مشتری بینداز<sup>۳</sup> و به اندک آبی سر آن کس را بمال! و حال آنکه در پیش سر بایستی، آب آن قدر بریز تا مو ملایم شود آن وقت تیغ را به جانب راست بیند، دو الفی بکش و تیغ را بر مخالفت بر و بر سر هر عیبی که بینی، گفتگو مکن!  
... یا رَبِّ الْعَالَمِينَ بند خارج نکردیم و بند علم اللّٰهی دادیم<sup>۴</sup>. دیم بگو: یا خیر النَّاصِرِينَ بند بخل دور کردیم، سخاوت دادیم. بند سیم: یا رَزَاقَ الْمَرْزُوقِ احتیاج مخلوق را از خود دور کردیم، بند توکل دادیم. چهارم: یا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ کذب را دور <ص ۱۲۱> کردیم، بند دوستی دادیم. پنجم: یا جَامِعَ الْمُقْرَبِينَ حرص نفسانی و شیطانی را از خود دور کردیم، بند طلب دادیم. بند ششم بگو: یا سِتَّارَ الْعُيُوبِ دل آزردن را دور کردیم، دلبری دادیم. بند هفتم: یا غَفَّارَ الذَّنُوبِ دو رنگی را دور کردیم و یکرنگی دادیم.

## رساله یازدهم فتوت نامه دلاکان

### دیباچه

درویشان خاکسار عهد قاجار چون به درجه ارشاد می‌رسیدند، از پیران خود کتابچه‌هایی دست‌نوشته را دریافت می‌کردند که آن کتابچه‌ها متضمن پنداره‌ها، اسطوره‌ها و آداب و رسوم آنان بود. خاکساران می‌کوشیده‌اند که این رساله‌ها را از اغیار پنهان کنند<sup>۱</sup>. اما، قضا را امروزه بسیاری از آنها در کتابخانه‌های ایران و خارج از ایران در دسترس همگان و بالتبع همان نامحرماتی است که خاکساران از آنان پرهیز می‌جسته‌اند.

نسخه‌ای که با شماره ۷۵۶۶ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود، از همین دست کتابهای خاکساران است. این نسخه خطی از آن درویشی خاکسار به نام «سید نقشعلی شاه» بوده است و پیر او در یکی از صفحه‌های پایانی نسخه نوشته است که «نقشعلی شاه» در سال ۱۳۱۷ (ه. ق.) شش مرحله فقر را طی کرده و به مقام ارشاد نایل آمده است. قطع این نسخه رقی است مشتمل بر ۳۶۰ صفحه. خطش نستعلیق نه چندان خوش است، برخی از کلماتش نیز شکسته نوشته شده است، و کاغذش فرنگی است. صفحات دویست و سی و دو تا دویست و چهل و نه آن حاوی رساله‌ای است درباره عقاید و آداب و سنن دلاکان و سرتراشان (سلمانیان)، که بی گمان کاتب نسخه - که از پیران خاکساران بوده است - آن را از فتوت نامه صنف دلاک و شاید هم چند فتوت نامه استنساخ کرده و یحتمل روایتی را هم که درباره دلاکان از استادان خود آموخته بوده، به رساله خویش افزوده است. به هر تقدیر، رساله مذکور در واقع فتوت نامه دلاکان است.

فتوت نامه دلاکان با گفتاری عامیانه و به شیوه پرسش و پاسخ نوشته شده و همانند آثار

۱. اصل: می‌گفتند.

۲. اصل: کوفتند.

۳. اصل: پنداز.

۴. کذا. ظاهراً از آغاز این مطلب و مابین کلمات عباراتی ساقط شده است.

۱. «رزین کوب، عبدالحمین: جستجو در تصوف ایران، ص ۳۷۸.